

بیتاهندا

ماجراهای ژان و ژان و... ژان!

۳

سوپ ماهی قرمز

هوپا
Hoopa

ماجراهای ژان و ژان و... ژان!

۳

سوپ ماهی قرمز



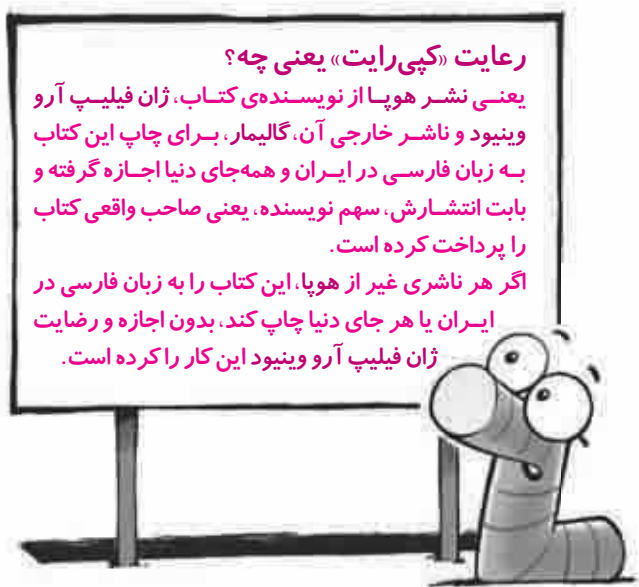
نویسنده: ژان فیلیپ آرو وینیود

تصویرگر: دومینیک کورباسون

مترجم: مریم ایروانی

LA SOUPE DE POISSONS ROUGES
Copyright @ Gallimard Jeunesse, 2007
Persian Translation © Houpa Publication, 2020

نشر هوپا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری
نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این
کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن
GALLIMARD JEUNESSE خریداری کرده است.



رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی نشر هوپا از نویسنده‌ی کتاب، ژان فیلیپ آرو
وینیود و ناشر خارجی آن، گالیمار، برای چاپ این کتاب
به زبان فارسی در ایران و همه‌جای دنیا اجازه گرفته و
بابت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب
را پرداخت کرده است.
اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در
ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت
ژان فیلیپ آرو وینیود این کار را کرده است.



ماجراهای ژان و ژان و... ژان! ۳ سوپ ماهی قرمز

نویسنده: ژان فیلیپ آرو وینیود
تصویرگر: دومینیک کورباسون
مترجم: مریم ابروانی
دبیر مجموعه: امیرحسین مهدی‌زاده
ویراستار: شایسته ابراهیمی
مدیر هنری: فرشاد رستمی
طراح گرافیک: فریبا دولت‌آبادی
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: واژه‌پرداز اندیشه
چاپ اول: ۱۳۹۹
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان
شابک دوره: ۲-۱۲۱-۲۰۴-۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴
شابک: ۳-۱۲۴-۱۲۴-۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴



سرشناسه: آرو-وینیو، ژان-فیلیپ، ۱۹۵۸-م.
1958- Arrou-Vignod, Jean-Philippe, 1958-
عنوان و نام پدیدآور: سوپ ماهی قرمز/ژان-فیلیپ آرو وینیود:
مترجم: مریم ابروانی؛ تصویرگر: دومینیک کورباسون.
مشخصات نشر: تهران: هوپا، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری: ۱۶۰ ص.: مصور.
فروست: ماجراهای ژان و ژان و... و ژان!؛ ۳.
شابک: ۲-۱۲۱-۲۰۴-۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۲۴-۳ دوره: ۳-۱۲۴-۱۲۴-۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۲۴-۳
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: La soupe de poissons rouges.
یادداشت: گروه سنی: ج.
موضوع: داستان‌های کودکان فرانسه
موضوع: Children's stories, French, 1958-
شناسه افزودن: کورباسون، دومینیک، ۱۹۵۸-م.، تصویرگر
Corbasson, Dominique, 1958-
شناسه افزودن: ابروانی، مریم، ۱۳۶۹-، مترجم
رده بندی دیویی: ۵۸۴۳/۹۱۴
شماره کتابشناسی ملی: ۵۷۰۱۸۴۵



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱
واحد دوم غربی، صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰
www.hoopa.ir info@hoopa.ir
■ همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
■ هرگونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.

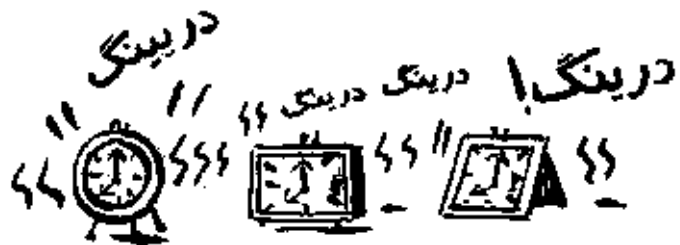
از صمیم قلب

تقدیم به بچه‌های بامعرفت محله‌ی پوئیشریکا



فهرست

۱۱	عکس خانوادگی
۱۹	روز اول مدرسه
۳۳	جشن اعصاب‌کُشی
۵۴	کنار دریا
۶۵	تپه‌ی کاستورها
۸۱	ترفند آلزاسی
۹۰	بازی شغل‌ها
۱۰۱	کلاشینکف سیب‌زمینی
۱۱۴	مهمانی غافل‌گیرکننده
۱۲۳	راز ژان.آ.
۱۳۰	سوپ ماهی قرمز



عکس خانوادگی

مامان گفت: «بس کنید بچه‌ها، شورش را درآوردید.»

یک هفته بود که داشتیم برای روز اول مدرسه آماده می‌شدیم. شبِ روزِ موعود کوله‌پشتی‌ها آماده و لباس‌هایی که باید می‌پوشیدیم اتوشده بودند و هرکدام به نوبت دوش گرفتیم و به جای یکی، سه تا ساعت کوک کردیم. شب، مامان همه‌مان را صدا زد تا توصیه‌های آخر را بکند.

«نبینم کسی بعد از مدرسه ولگردی کند و دیر برسد خانه. بزرگ‌ترها حواستان به بچه‌وسطی‌ها باشد...»

همه منظم و مرتب باشند.»

ولی در خانواده‌ای مثل ما محال است اوضاع خوب پیش برود. حتی با وجود مامانی به این منظمی و بابایی به این پُرزوری.

توی عکسی که بابا آن روز گرفت، همه‌مان مثل دالتون^۱ها به‌ترتیب قد ایستادیم. بابا عکس را گذاشت توی آلبوم و زیرش نوشت: «تولون^۲، سپتامبر ۱۹۶۹: روز اول مدرسه!» با آن قیافه‌ها واقعاً عنوان مسخره‌ای بود. آخر بابا هم وقت‌گیر آورده بود و می‌خواست همان روز برنامه‌ی خودکار دوربینش را امتحان کند و خودش هم توی عکس باشد.

بابا پزشک ماهری است، اما نمی‌دانم چرا هیچ‌وقت کارها بر وفق مرادش پیش نمی‌روند. وقتی که بالاخره دوربین عکس را گرفت، بابا آن‌چنان با صدای بلند داشت بدویپراه می‌گفت که هر بار صفحه‌های آلبوم را ورق می‌زنیم صدایش در گوشمان می‌پیچد.

مامان لباس‌های نوی مدرسه‌مان را از مجله‌ی خانواده‌ی امروز^۳ سفارش داده بود: برای هر نفر یک پیراهن آستین‌کوتاه و یک شلوارک

۱. Dalton: برادران تبهکار کارتون لوک خوش‌شانس.

۲. Toulon: شهری بندری در جنوب کشور فرانسه.

ژان. آ^۱ غرغر کرد: «من کاری به این کله‌پوک‌ها ندارم.»

«بچه‌وسطی‌ها، هرچی بزرگ‌ترها گفتند می‌گویید چشم...»

ژان. پ^۲ گفت: «کله‌پوک خودتی!»

گفتم: «انگار دلت پس‌گردنی می‌خواهد، هان؟»

ژان. ت^۳ گفت: «اگر جرئت داری بزن.»

مامان ادامه داد: «کوچک‌ترها، شما هم بچه‌های خوب و حرف‌گوش‌کنی باشید...»

ژان. ث^۴ نوک‌زبانی گفت: «من کله‌پوک نیستم!»

ژان. ج^۵ کوچولو هم زد زیر گریه: «اواااا، اواااا...»

آخرسر مامان گفت: «این قدر هم توی سروکله‌ی هم ننزید، شیرفهم شد؟»

با صدای بلند گفتیم: «بله، بله.»

بابا هم با جدیت چشم‌هایش را دوخت توی چشم‌های ما و گفت:

«یادتان که نرفته، یک خوابگاه خیلی خوب هم برای بچه‌های پُرسروصدا

سراغ دارم...»

مامان به بابا اطمینان داد: «همه‌چیز خوب پیش می‌رود، فقط باید

1. Jean-A

2. Jean-C

3. Jean-D

4. Jean-E

5. Jean-F

از راست به چپ، اول ژان. آ. داداش بزرگ‌تر، که ما بهش ژان. آقازاده می‌گوییم؛ چون همیشه می‌خواهد رئیس‌بازی دریاورد. ژان. آ عینکی است و از عکس گرفتن بدش می‌آید، آن‌هم با شلوارک! توی این عکس چنان شکلک وحشتناکی درآورده که اگر بعدها هر دختری ببیند اصلاً راضی به ازدواج باهاش نمی‌شود. البته خودش می‌گوید آدم باید دیوانه باشد که زن بگیرد، ولی من می‌دانم خالی می‌بندد.

بغل دستش من ایستاده‌ام، ژان. ب^۱ یا همان جیمز باندا^۲. در واقع همه به من ژان. بون می‌گویند، آخر کمی چاق و چله‌ام و عاشق خوردن... البته این‌ها را این ژان. آ ای بدجنس می‌گوید، از بس حسود است. من در آینده مأمور مخفی می‌شوم و او با این عینک ته‌استکانی‌اش خیلی تلاش کند یک مربی ورزش ساده می‌شود.

من و ژان. آ بچه‌های بزرگ‌تریم و همیشه مسئولیت‌ها و کارهای سنگین روی سر ما خراب می‌شود و آخرش هم ما دو تا تنبیه می‌شویم. داداش سوم ژان. پ است، هشت‌ساله، معروف به ژان. پردردسر. استاد خراب‌کاری. توی عکس سرش را از پشت کتابِ ما روی ماه قدم زدیم^۳ آورده بیرون.

تنگ که بدنمان را به خارش می‌انداخت. همه‌شان مثل هم بودند که دیگر جَزّوبحثی پیش نیاید، اما خُب اندازه‌شان فرق داشت. مامان در مقابل اعتراض ما گفت: «این مُد امسال است. کاملاً مناسب آب‌وهوای این فصل و بهترین لباس برای روز اول مدرسه!» پیش از این‌ها بابابزرگ‌ژان، پدر بزرگم، ما را «بچه‌های بامعرفتِ گوش آینه‌بغلی!» صدا می‌زد. با این پیراهن‌های چهارخانه‌ی بدقواره‌ی خانواده‌ی امروز واقعاً قیافه‌مان توی عکس مضحک‌تر از همیشه شده بود...



1. Jean-B

2. James Bond

3. On a marché sur la lune

همان لحظه بی‌پی کرد، برای همین، توی عکس ژان. ث جلو بینی‌اش را گرفته و ژان. ج دارد با صدای بلند گریه می‌کند.

بابا بدوبدو آمد خودش را پشت سر ما جا داد و گفت: «همه آماده؟ لبخند بزئید بچه‌ها! بگوئید سیب!»

ژان. ث با لکنت گفت: «شیب یعنی چی؟»

ژان. آ گفت: «میوه است دیگر کله‌پوک!»

گفتم: «نه بابا! فکر کردی فقط خودت بلدی!»

ژان. پ که داشت با ژان. ت کلنجار می‌رفت داد زد: «مامان، ژان. ت می‌خواهد کتابِ تن‌تن من را کش برود!»

ژان. ت اخم‌هایش را در هم کشید: «از اولش هم این مال تو نبود!»

مامان که از تکنولوژی چیزی سر در نمی‌آورد، از بابا پرسید: «عزیزم، پس چرا دوربین عکس نمی‌گیرد؟»

بابا با عصبانیت گفت: «مگر دستم به این عکاس لعنتی نرسد که این دوربین به درد نخور را به من انداخت...!»

ژان. ث که داشت از بوی گند خفه می‌شد، نوک‌زبانی گفت: «مامان، دیگر وقتش اشت که پوشک ژان. ج را عوض کنی!»

ژان. ج با صدای بلند زد زیر گریه.

از تابستان تا حالا که مامان و بابا برایش کتاب داستان مصور خریده‌اند دیگر حوصله‌اش سر نمی‌رود. چسبیده به کتاب‌های تن‌تن^۱ و حتی برای گرفتن عکس روز اول مدرسه هم نمی‌توانیم از آن‌ها جدایش کنیم. از صبح تا شب کتاب مصور را گرفته دستش. البته اگر به عکس دقت کنید کتاب را توی دست چپ گرفته، چون با دست راست چک آبداری حواله‌ی ژان. ت کرده که می‌خواسته کتاب را از او بپايد.

ژان. ت یا همان ژان. توسری‌خور، شش‌ساله، بچه‌ی لجباز و یک‌دنده‌ی خانواده. توی عکس چشم‌هایش را بسته چون ژان. پ سلیلی آبداری خوابانده زیر گوشش.

رسیدیم به فسقلی‌ها؛ ژان. ث معروف به ژان. سوتی، آخر زبانش می‌گیرد و نوک‌زبانی صحبت می‌کند و موقع حرف‌زدن انگار دارد سوت می‌زند. نی‌نی کوچولویمان هم ژان. ج یا به‌قول بچه‌ها ژان. جغله است. با اینکه این‌ها فسقلی‌اند و مدرسه نمی‌روند، باز هم مامان برایشان از همان پیراهن‌های چهارخانه‌ی آستین کوتاه و شلوارک‌های تنگی خریده که بدن آدم را به خارش می‌اندازند. این بیچاره‌ها هم از این مسخره‌بازی معاف نیستند.

موقع عکس‌گرفتن ژان. ث می‌خواست ژان. ج را بغل کند، ژان. ج هم

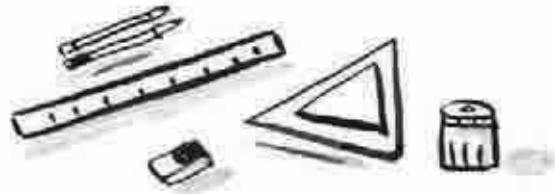
1. Tintin

ژان. آ گفت: «جرئت داری یک بار دیگر بگو ببینم چی بلغور کردی پشتِ سر من؟»

مامان دعوایمان کرد: «بچه‌ها، زبان به دهان بگیریدا!»

همان لحظه بود که صدای دوربین درآمد و عکس را گرفت: کلیک!

برای روز اول مدرسه شروع خوبی نبود!



روز اول مدرسه

آن سال، روز اول مدرسه اصلاً شبیه سال‌های قبل نبود؛ اول از همه به خاطر اینکه اولین سال تحصیلی بود که در تولون بودیم و دوم برای اینکه من تازه دبستان را تمام کرده بودم و می‌خواستم وارد دبیرستان بشوم.

ژان. آ قبلاً همه‌چیز را گوشزد کرده بود: «معلم‌های دبیرستان فوق‌العاده سخت‌گیرند. یکی از بچه‌ها چهل‌و نه ساعت توی انباری مدرسه زندانی شد، فقط برای اینکه توی کلاس ریاضی یکی از فرمول‌ها را اشتباه نوشته بود! دیگر با شیطنت و شوخی سر کلاس خداحافظی کن، مثل دبستان

عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند؛ زیرا:
■ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود؛
■ این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگر است و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است؛
■ و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.
به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر



اینستاگرام هوپا

hoopa_publication



کانال تلگرام هوپا

<https://t.me/hoopabooks>



سایت هوپا

www.hoopa.ir



باشگاه هوپایی‌ها

<http://t.me/hoopaclub>

